

شعر آدم را به خاک سیاه می‌نشانند

گفت و گو با سیدعلی صالحی؛ بنیان‌گذار جنبش شعر گفتار

آریامن احمدی

اشاره:

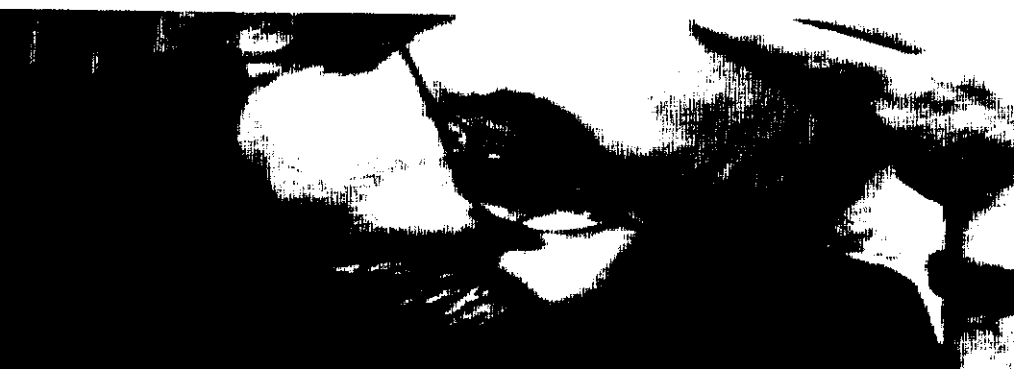
سیدعلی صالحی را پیش از این که بینم با شعرهای - آش آشنا بودم؛ البته او را از همان شعرهای - اش بود که می‌شناختم، تا این که در اسفند ماه ۱۳۸۴ خورشیدی، استاد را برای نخستین بار، در موعسه‌ی فرهنگی هنری «ابتکار نو» از نزدیک دیدم و از آن‌جا بود که از او قول یک گفت‌وگوی ویژه را گرفتم.

آردی بهشت ماه ۸۵ طی تماسی که با استاد گرفتم قرار یک گفت‌وگوی ویژه را با او گذاشتیم و قرارمان این شد: موعسه‌ی فرهنگی هنری «دارینوش» یک گفت‌وگوی کتبی به شیوه‌ی سال‌های دور درس و مشق و مدرسه؛ استاد - شاگردی؛ که در این‌جا همه چیز جابه‌جا شده بود. آن‌چه در پیش می‌آید همه‌ی آن‌چه که استاد نوشته‌اند بی‌کم و کاست و یا افزودن کلمه‌ی بی، در این‌جا آورده می‌شود. حاصل این گفت‌وگو در آغاز بیوگرافی استاد از زبان خودش، و پس از آن پرسش‌ها در دو بخش ویژه و خصوصی (کوتاه) است که از نظر تان می‌گذرد.

بخش نخست گفت‌وگو:

پرسش‌های ویژه (تخصصی)

صالحی: به‌لذاتم قعده طغره رمضان دسته با ستم، مایل ام به سوالات شما، خیلی موجز و کوتاه پاسخ دهم. این که چه نوع زندگی را پست سرگذارسته ام، به کار کسی نمی‌آید و درد را در مان نمی‌کند. اگر نتوانید بیوگرافی ضمنی مرا در خلال شعرم دریا بید، نقش از من است. شعر من زندگی من است. جواب‌ها در آنجا نهفته است. من هم مثل همه آدم‌های معمولی، معمولی ام، به دنیا آمدم، زندگی می‌کنم، و دیر یا زود خدا حافظ!



شَمّ زیبانشاسی و قوه‌ی شاعره‌ی شما شعر را چگونه معنا می‌کند؟
من قادر به معنا کردن یا ارایه‌ی تعریف شعر نیستم، هر وقت یادم می‌رود که شعر چیست، می‌روم حافظ می‌خوانم. کار هر شب من است. هر شب یادم می‌رود شعر چیست. به همین دلیل سال‌هاست که هی حافظ را مرور می‌کنم.
چرا و چگونه شعر می‌گوید؟

تنها در لحظات شهودی، اتفاقی می‌افتد، بعد می‌بینم کاغذ مقابلم را سیاه کرده‌ام، سیاه از روشنایی شعر. قسم به آتشی که زمستانِ کارتون خواب‌ها را گرم می‌کند، نمی‌دانم این شعر از کدام آسمان بر سرم آوار می‌شود، دوست‌اش می‌دارم، گاهی به دیدن‌ام می‌آید.
نخستین گام در شاعری شما یا جرقه‌های اولیه چه بوده‌اند؟
از دوران کودکی در سایه‌ی پدری شاعر بزرگ شدم. پدرم می‌گفت هستی پر از شعر است، کافی است با دستی نورانی به هوا چنگ دراندازی، یک شعر ناب شکار خواهی کرد. اولین زمزمه‌ها را _ لااقل در حد لذت بردن از جادوی قافیه و وزن - از همان دوره‌ها تجربه‌ها کردم. باور دارم که ذات شعر در من نهادینه شده است، ثروت من همین است.
شما زبان شعر خود را چگونه برگزیدید و تفاوت‌های این زبان با دیگر شاعران معاصر چیست؟

زبان ویژه در شعر که برای من همان شعر زبان به عنوان بستر جنبش شعر گفتار است، یک جایی وجود داشته است از ازل، من فقط راه افتادم، عطرش را و ردو راهش را بو کشیدم، تقریباً یک ربع قرن پیاده راه رفتم تا به سرچشمه‌اش رسیدم. ساخته‌ی من نیست، کشف من است.
«من» در زبان شعری شما چه جایگاهی دارد؟

«من» در شعر من و برای من، طبیعی‌ترین مخاطب است. مثل همه‌ی «من»های جاری در شعر درست و ناب جهان. من در این «من» ازلی - ابدی، هیچ تفاوتی - تقویمی، زمانی، مکانی، نمی‌بینم. «من» مشترک انسان را عرض می‌کنم.

قالب در شعر شما چیست و چه نامی را برای آن می‌توانید برگزینید؟
قالب خاصی نیست، جریان و جنبش شعر گفتار، جنس جان من بوده و بنا به اراده‌ی هستی، در حیات من به تعریف خود رسید.

وزن در شعر معاصر چه جایگاهی دارد و در شعر شما چگونه است؟
وزن یعنی جادوی تعادل، حالا در گذشته، خیلی درشت و آشکار بود، و امروز در شعر گفتار به ظرافت ضرب‌آهنگی درونی بدل شده است. جهان بر اساس موسیقی آفریده شده است، و شعر شناسنامه‌ی جهان است.

زمینه‌های اجتماعی روز در شعر معاصر چه جایگاهی دارد و در شعر شما چگونه است؟
بی‌ربط‌ترین کلمات و آوازه‌ها، و بی‌مفهوم‌ترین شعرها حتا، در نهایت آوازی اجتماعی به شمار می‌روند. این «من» همان «بسیار» است. دست‌آورد من، دست‌آورد جمعیت است. این تقسیم‌بندی‌های شبه‌سیاسی را در شعر، قبول ندارم. نفس کشیدن خصوصی ما هم نمی‌تواند



اجتماعی نباشد، ما انسان‌ایم.
شاعر در برابر شعرش و خواننده گانِ شعرش
چه وظیفه‌ی دارد؟
شاعر هیچ وظیفه‌ی جز رسیدن به شعر مانده‌گار
ندارد.

شعر شما بیش‌تر به کدام سو گرایش دارد؟
(فلسفی، سیاسی، اجتماعی، باستان‌گرایی و...)
شعر من تنها به «شعر» گرایش دارد.
دید شاعر امروز نسبت به شاعر کهن چگونه
است؟

تفاوت دید شاعر امروز با شاعر دوشینه، همان
تفاوت سفر با بویینگ یا با شتر دوکوهان
است.

از شعرای گذشته با کدام بیش‌تر انس دارید؟
در جوانی؛ سعدی، در میان‌سالی؛ مولوی، و
حالا؛ حافظ

اتکای شما به ادبیات گذشته‌ی پارسی تا چه
حد است؟

اهل قلم که در اقیانوس ادبیات کلاسیک غرق
نشده یا شده، هرگز به تنفس ترانه و عیش ناب
کلمه نخواهد رسید. غفلت از آثار گذشته، مثل آموختن شنا روی قالیچه در سالن منزل است.
چنین کسی در اولین حوض غرق می‌شود.

«همه شاعر- اند!» شما تفاوت سخنان پُراحساس عوام (عامیانه) با شعر شاعران راستین را
در چه می‌دانید؟

حق با شماست: «همه شاعر- اند!» به همین دلیل تیراژ شعر در جامعه‌ی ما تا دوپست نسخه در
چاپ اول سقوط کرده است. دنبالِ کشفِ تفاوت‌ها نباشیم، بهتر است، کار خودمان را بکنیم.
همیشه همین‌طور بوده است.

این‌که غزل، شعر زمان ما نیست و شاعرانی که در عصرِ سفرهای فضایی هم‌چنان در
قفای یاری که با کاروان به سفر رفته است خاک بیابان به سر می‌کنند و برخی دیگر با
ساختارشکنی در شعر در برخورد با مخاطبان، آنان را به عدمِ درک فضای ذهنی و ساختارِ
شعر خود متهم می‌کنند و برخی از آنان قدری فراتر رفته و امید به آن دارند که در دهه‌ها و
حتاً سده‌های آتی شناخته شوند، آیا به راستی اینان سازنده‌گان فرهنگ و فلسفه‌ی هنر قرن ما
هستند؟ و اگر نیستند پس چنجال بر سر چیست؟ مگر نه این است آن‌کس که زمان را در
نیابد پیش از آن که عمر- آتش به آخر رسد مرده است؟

من همان جمله‌ی نهایی شما را تکرار می‌کنم: «آن کس که زمان را در نیابد، نمرده به فتوای حافظ بر او نماز کنید!»

به وجود آمدن سبک‌ها در هنرها از دلایل ترقی هنری است. هنر ادبیات نیز از این غایله جدا نبوده است؛ چنانچه در شعر می‌توانیم این را ببینیم. آیا نهضت ادبی‌یی که نیما به راه انداخت و پس از آن شاعران دیگر این راه را ادامه دادند و آن را به اوج خود رساندند؛ تا چه حد این سنت‌شکنی و به وجود آمدن سبک‌های شعری، موجبات ترقی شعر امروز شده است؟ فرمودید شعر بعد از نیما «به اوج خود رسیده است!» چنین نیست. اوج و فرود را بگذاریم برای کاشفان آینده، اما یقیناً همه‌ی پدیده‌های عصر مدرنیته، تاثیر و نقش ویژه‌ی خود را در شعر ما داشته، دارد و خواهد داشت.

این که شعر هنر و صنعت ملی ایرانی است و در گذشته، ایرانی‌ها در این صنعت مرتبه‌ی بلند به دست آورده‌اند و برای این که هنر ملی خود را نگاه‌داری کنند و اعتباری را که گذشته‌گان در این صنعت دارا شده‌اند از دست ندهند چه باید کرد؟ و آیا شعر شاعران امروز می‌تواند ما را به مرز جهانی شدن نزدیک کند؟

شعر ما همین الان هم از ارزش و جایگاهی جهانی برخوردار است. اگر جهان سالمی وجود داشت و شعر ما به سلامت ترجمه می‌شد، و اگر بغض‌های سیاسی به انزوای آثار ما یاری نرساند، شعر فارسی، خاصه در این چند دهه، قامتی فرزانده‌تر از شعر اروپا و آمریکا دارد. مشکل از دیگران است! در ضمن قرار نیست که فقط شعر، هنر ملی ما باشد، این شعارها ریشه در بلف‌های شرقی ما دارد. چون شاه‌نامه‌ی کبیر به عنوان نخستین امکان، موجب نجات زبان مادری ما در برابر یورش دیگر زبان‌های غالب است، می‌گویند شعر، هنر ملی ماست. من هم کما بیش به این شعار تن در داده‌ام. راه دور نرویم، هنر ملی امروز مردم ما، آوردن نان بر سر سفره‌ی خانواده‌ی خود است.

اگر به شعرهای پاره‌یی از شاعران نگاه کنیم می‌بینیم که برخی از واژه‌ها به تکرار در شعرهای‌شان نمود پیدا کرده است؛ مثلاً واژه‌ی «کوچه و اقاقی» در شعرهای فروغ و ... اگر به شعرهای شما نگاه کنیم شاید تکرار کلمه‌های «ستاره»، ترانه، واژه، گریه، بوسه و برخی از ماه‌های سال و ... بیش‌تر به چشم می‌خورد، چرا این‌گونه است و آیا این واژه‌ها برای شاعر، حکم چیز خاصی را القا می‌کند؟

در مورد بسامد بعضی واژه‌گان در شعر فروغ و شاملو نظر خاصی ندارم، در باب شعر خودم به شما حق می‌دهم. بعضی کلمات پشت قباله‌ی شعر من به شمار می‌روند، تا زمانی که تکرارشان را دوست می‌دارم، از آن‌ها جدا نخواهم شد. بعضی کلمات، مثل بینی بزرگ بعضی‌ها نیست که با هزار دلار «عمل» اش کنند. این واژه‌ها، نشانی‌های جادویی شعر من در این دوره به شمار می‌روند.

بازسرای «گاتاها» که زبان شعری آشوررتشت پیامبر آسمانی ما ایرانی‌ها است به زبان شعری امروز، از زبان شعری «سیدعلی صالحی» شاعر ایرانی چگونه اتفاق افتاد؟ گات‌های اوستا را من در بیست و چهار ساله‌گی بازسرای کردم. در تجدید چاپ‌های بعدی هم



به اصل زبان خود در آن سال‌های دور اصلاً دخالت نکردم، حتا تقطیع سنتی همان سال‌ها را حفظ کردم. زبان بازسرایي در این دفتر، فأخر و فخییم است، یعنی همان تدبیر و سیاقی که شایسته‌ی چنین متونی بوده و هست.

بخش دوم گفت‌وگو: پرسش‌های کوتاه (خصوصی)

اولین شاعری که با نام او آشنا شدید؟
فردوسی و شاه‌نامه‌ی کبیر - در روستا و در دوران کودکی پدرم شاه‌نامه را با صدای بلند می‌خواند.
طولانی‌ترین ساعت برای گفتن شعر و یا خواندن شعر؟
سال‌هاست که با خیال شعر می‌خوانم و با حضور شعر بیدار می‌شوم.

اولین شعری که خواندید؟

به خاطر ندارم، اما در دوره‌ی دبستان، با تمام دشواری‌ها و عدم بلوغ برای درک کلام سعدی، باز سعدی را می‌خواندم، هم با یاری پدر و گاه آموزگارام: آقایان «پوزشی» و «مجید پوست‌فروش» (افشاری شیرازی)

هیچ آدمی را آن‌قدر دوست داشته‌اید که نتوانسته باشید برای - آش شعر بگویید؟
از دوره‌هایی که تنها یک نفر را دوست می‌داشتم، دور شده‌ام، حالا حتا دشمنان‌ام را - که ندارم - هم دوست می‌دارم. من برای هیچ کس و برای همه کس می‌سرای - ام.

وقتی که غمگین هستید شعرهای تان چه‌طور می‌شود؟
وقتی که شاد یا غمگین‌ام اصلن اصلاً شعر سراغ‌ام نمی‌آید. در اوقات معمولی هم خبری از شعر نمی‌رسد. آن حال عجیب و آن آینت ویژه را نمی‌شناسم که تعریف‌اش کنم، شعر در همان آینت شگفت، سراغ - ام می‌آید.

وقتی که خوش حال هستید چه‌طور؟

وقتی خوش حال - ام؟ خوش حالی خودش شعر است، چرا در کلمه خلاصه‌اش کنم!
آخرین واژه‌یی که در شعر شما خط خورد؟

به خاطر ندارم

شعرتان را قبل از همه برای چه کسی می‌خوانید؟

برای هیچ کس! دیوان غزلیات حافظ را جلو خود باز می‌کنم، و اول شعرم را برای حافظ می‌خوانم.

تا به حال کسی شعر شما را دزدیده است؟

نه، کسی قادر نیست شعر مرا بدزدد. شعر روح من است، یا با من است یا بی من ... پَر می‌زند

می‌رود!

آهنگ کدام کلمه را دوست دارید؟

ستاره، باران، خواب، دریا، ری‌را، راه، رویا، و عشق!

بدترین نام شعر؟

بدترین نام شعر، بی‌نام رها کردن آن است.

بهترین عنوان شعر؟

بهترین عنوان شعر - میان شعرهای خودم: «عاشق شدن در دی ماه، مُردن به وقت شهریور»

از کودکی یک عادت ذهنی داشته‌ام، هنوز هم ادامه دارد، هر مدتی به یک کلمه، یک عنوان،

یک آهنگ... پیله می‌کنم. آن‌قدر تکرار-اش می‌کنم تا برای-ام اشباع شود. عنوان یاد شده

نیز یک سال تمام با من بود، سرانجام از همین عنوان پرسیدم چه از جان‌ام می‌خواهی؟ گفت:

من یک شعرم، حواس‌ات کجاست؟

پنج کتاب برای جزیره‌ی تنهایی؟

فقط یک کتاب کافی است؛ غزلیات حافظ!

پنج موسیقی برای جزیره‌ی تنهایی؟

فقط یک نوع موسیقی از یک دیوانه‌ی بزرگ: «کیتارو»!

یک پیغام به همه‌ی شاعران امروز و فردا؟

شعر آدمی را به خاک سیاه می‌نشانند. بروید زندگی کنید. شعر یعنی چه؟!؟

از بیماری مهلکی به نام «شاعری» بگریزید! هلاک می‌شوید!

شعر آدمی را به خاک سیاه می‌نشانند. بروید زندگی کنید. شعر یعنی چه؟!؟

از بیماری مهلکی به نام «شاعری» بگریزید! هلاک می‌شوید!

درستاً صحیحانه ممنون ام.

دیدن باد

با امیر: سید صابر